

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

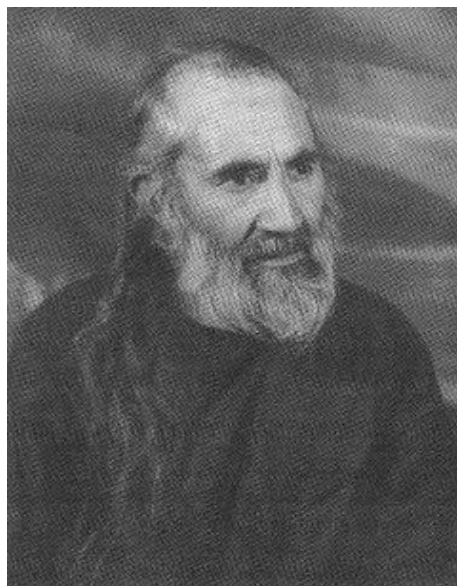
نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

16 دسمبر 2011

گذر هائی در فیس بُک

(گذر بیست و نهم)



با تشکر و سپاس از محترمه مکرمه نازی جان نور که تصویر مرحوم مغفور غلام سرور دهقان را با نمونه سروده ایشان تحت عنوان (بتخانه نشین) با خاطره ای که از آن جناب داشتند در صفحه فیس بُک عرض مطالعه دوستان گذاشته اند که از مطالعه آن خیلی لذت بردم.

این کمترین به پاس قدردانی از معظمه مخمه نازی جان نور مخمی
بر نشیده مرحوم سروده با خاطره ایشان ذیلاً به مطالعه دوستان و
علاقه مندان تقدیم میدارم :

Nazy Noor

غلام سرور دهقان ، مشهور به حاجی دهقان، شاعر و عارف بزرگ در سال ۱۲۸۲ خورشیدی در دهبوری شهر کابل به دنیا آمدند. من در آوان طفولیت از ایشان خاطرات زیادی دارم. پدرم که از رفقاء و ارادتمندان شان بودند اکثراً بدین شان میرفتند چون محل بود و باش ما با ایشان فاصله زیادی نداشت، من با سماجت طفلانه از پدرم میخواستم که مرا با خود ببرند. نمیدانم چرا احساس میکردم که آنجا مکان مقدس است همیشه ساکت و آرام در کنجی مینشستم و به ایشان که در اتاقی نسبتاً بزرگی خالی از مفروشات در روی گلیمی که رویش را با پوستینی پوشانده بودند مینشستند و من در تمام طول گفت و گوی شان آرام و ساکت به او مینگریستم وقتی متوجه وجود من میشد فقط با اشاره مرا پیش خودش میخواست نزدیکش مینشستم در حالی که چیزی زیر زبان میخواندند، برایم دو یا ۳ قطعه کوچک نبات میدادند، بعد بر سرم دست میکشیدند. من از بس که به ایشان نگاه میکردم چهره شان با آن موهای دراز و ژولیده چنان در لوح خاطرم نقش بسته که هر وقتی نامی از ایشان برده میشود فوری تصویرشان در نظرم مجسم میشود. روی تصادف در سائیتی عکس ایشان را دیدم و با سروده زیبایی که فکر میکنم اکثراً با آن آشنا هستند. خواستم با دوستانم آنرا شریک سازم امید از خواندن آن لذت ببرید و به روح آن بزرگوار درودی بفرستید

» بتخانه نشین «

بتخانه نشین هستم ، از کعبه سخن دارم
عیب است مسلمان را این کیش که من دارم
هرهشت بهشت اینجا در دامن يك مست است
کوثر به گدا بخشد ، ساقیی که من دارم
تا جان ندهم ، جانان ، هرگز ننماید رُخ
جز مرگ علاجی نیست ، این درد که من دارم
از دود در این صحرا ، گیرید سراغم را
من دوزخی عشقم ، در شعله وطن دارم
گر پوش مزارم را ، از برگ گیا کردند
» دهقان « همین دشتم ، از سبزه کفن دارم

هم رند همین باغم ، هم شیخ همین صحرا
در مغز نمی گنجد ، معنی که من دارم

نعمت الله مختارزاده

مخمسی بر سروده مرحوم مغفور حاجی سرور دهقان روحی له الفداء

« بتخانه نشین »

در معبدِ حُسنِ تو ، طاعت به وثن دارم
وز مصحفِ رخسارت ، آیاتِ ذقن دارم
گپ از قد و اندام و ، از پیکر و تن دارم
بتخانه نشین هستم ، از کعبه سخن دارم
عیب است مسلمان را ، این کیش که من دارم

گر ساقی گلچهره ، پیمانه ای بر دست است
با جام و سبوی عشق ، هستی ، بخدا هست است
صد حور و دو صد غلمان وابسته بیک شست است
هر هشت بهشت اینجا در دامن يك مست است
کوثر به گدا بخشد ، ساقی که من دارم

خورشیدِ جهانتابم ، از چه ، ننماید رُخ
ظلمتکده شد عالم ، از چه نگشاید رُخ
بر درگهش هر عاشق ، بیهوده نساید رُخ
تا جان ندهم ، جانان ، هرگز ننماید رُخ
جز مرگِ علاجی نیست این درد که من دارم

در تارِ شبِ هجران ، خوانید کتابم را
از غصه و آه و اشک ، پرسید کلامم را

باسوز و گداز عشق جوئید نشانم را
از دود در این صحرا ، گیرید سراغم را
من دوزخیّ عشقم ، در شعله وطن دارم
گر قتلِ مرا روزی ، با فخر روا کردند
بردار اویزانم ، با جور و جفا کردند
دَفَنِ جَسَدِ «نعمت» در خاک سیا کردند
گر پوش مزارم را ، از برگ گیا کردند
«دهقان» همین دشتم ، از سبزه کفن دارم
هم پیرِ خراباتم ، در زاویه دنیا
هم میرِ مناجاتم ، در دایره عقبا
هم مستم و هشیارم ، پنهانم و هم پیدا
هم رند همین باغم ، هم شیخ همین صحرا
در مغز نمی گنجد ، معنی که من دارم